

# فقہ اکبر

به روایت  
حماد ابن ابوحنیفه

ترجمه:

محمد عمر جویا

۱۴۰۱ هـ ش / ۱۴۴۴ هـ ق

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی بینات

Bayyinat.org

این ترجمه از روی دو متن تصحیح شده الفقه الأكبر تهیه شده است: یکی، تصحیح علامه محمد زاهد کوثری که در سال ۱۳۷۱ هـ ق چاپ گردیده بود. و دیگری، تصحیح ابوشعبه سنبادی که با عنوان «الفقه الأكبر ویلیه وصیه ابی حنیفه لأصحابه» بگونه مجازی نشر گردیده است. بعضی تفاوت‌هایی میان نسخه‌ها وجود دارد. در این ترجمه، تنها آنچه که در همه نسخه‌ها متفق بوده نقل و ترجمه شده است.

## فقه اکبر

(به روایت حماد بن ابوحنیفه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه گفت:

اصل توحید و آنچه اعتقاد ورزیدن به آن درست می‌باشد:

[۱.] واجب است تا گفته شود که: ایمان آوردم به خداوند، به فرشتگان وی، به کتاب‌های وی، به پیامبران وی، به زنده شدن پس از مرگ، به اینکه تقدیر خیر و شر از جانب خدای تعالی است، و به اینکه حساب و میزان و بهشت و دوزخ همه حق اند.

[۲.] خدای تعالی یکی‌ست؛ نه به مفهوم عدد،<sup>۱</sup> بلکه به این مفهوم که او را شریکی نیست. نه زاده است، و نه [هم] زاده شده است. و او را هیچ هم‌تائی نیست.

[۳.] او به هیچ چیزی از آفریدگانش همانند نیست، و هیچ یک از آفریدگانش [نیز] به او همانند نیست.

[۴.] او با اسماء و صفات ذاتی و فعلی‌اش، برای همیشه بود و برای همیشه می‌باشد.

[۵.] صفات ذاتی‌اش حیات، قدرت، علم، کلام، شنوایی، بینایی و اراده استند. و صفات فعلی‌اش آفرینش، روزی دادن، پیدا کردن، از نو پدید آوردن، صنع و دیگر صفات فعلی استند.

[۶.] او با اسماء و صفاتش برای همیشه بود و برای همیشه می‌باشد، [چنانکه] هیچ صفتی و هیچ اسمی برایش حادث نگردیده است.

[۷.] او برای همیشه از علم خود دانا بوده است و علم صفتی‌ست ازلی، از قدرت خود توانا بوده است و قدرت صفتی‌ست ازلی، از کلام خود گوینده بوده است و کلام صفتی‌ست

<sup>۱</sup> زیرا در برابر عدد یک، اعداد دو و سه و دیگر اعداد قرار دارند. درحالی‌که یگانگی خداوند چنین نیست.

ازلی، از آفرینش خود آفریننده بوده است و آفرینش صفتیست ازلی، از قدرت خود توانا بوده است و قدرت صفتیست ازلی.

[۸.] او برای همیشه از فعل خود فاعل بوده است و فعل صفتیست ازلی. فاعل همانا خدای تعالی است و فعل صفتیست ازلی. و مفعول مخلوق است،<sup>۲</sup> ولی فعل او تعالی مخلوق نیست.

[۹.] صفات وی از ازل بوده اند، بدون اینکه حادث گردیده باشند و بدون اینکه خلق شده باشند. کسی که بگوید صفات وی مخلوق اند یا حادث اند، یا در آن درنگ یا شک ورزد، به خدای تعالی کافر می‌شود.

[۱۰.] قرآن کلام خدای تعالی است، که در مُصحف‌ها نوشته شده، در دل‌ها نگهداشته شده، بر زبان‌ها خوانده شده، و بر پیامبر ﷺ فرستاده شده است.

[۱۱.] تلفظ ما از قرآن مخلوق است، نوشتن ما از قرآن مخلوق، و [نیز] قرائت ما از قرآن مخلوق است، ولی قرآن [خود] مخلوق نیست.

[۱۲.] آنچه خدای تعالی در قرآن از موسی و دیگر انبیاء علیهم الصلوة والسلام و از فرعون و ابلیس یادآوری کرده، همه کلام خدای تعالی است که از آن‌ها به ما خبر داده است. کلام خداوند متعال غیرمخلوق است، درحالی‌که کلام موسی و سایر آفریدگان مخلوق است. پس [قصه‌ها و گفتارهای موسی و دیگران در] قرآن کلام خدای تعالی است، و نه کلام ایشان.

[۱۳.] موسی علیه السلام کلام خدای تعالی را شنید، چنانکه او تعالی فرمود: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾ «و خداوند با موسی سخن زد» [النساء: ۱۶۴]. و خداوند پیش از آنکه با موسی علیه السلام سخن بزند متکلم بوده است.

[۱۴.] خدای تعالی از ازل، پیش از آنکه چیزی را بیافریند، آفریننده بوده است. پس زمانی‌که خداوند با موسی سخن زد، با کلامی سخن گفت که صفت ازلی‌اش بود.

[۱۵.] همه صفات وی از ازل خلاف صفات مخلوقات بوده اند: او می‌داند نه چون دانستن ما، او توانایی دارد نه مانند توانایی ما، او می‌بیند نه چون دیدن ما، او سخن می‌گوید نه چون سخن گفتن ما، و او می‌شنود نه چون شنیدن ما.

<sup>۲</sup> یعنی، آنچه که در نتیجه فعل خداوند بوجود آمده مخلوق و حادث است، درحالی‌که فعل خداوند صفت او تعالی می‌باشد که ازلی است. پس فعل و مفعول از هم جدا اند.

[۱۶]. ما بواسطهٔ آلات و حروف سخن می‌زنیم، درحالی‌که خدای تعالی بدون آلت و حرف سخن می‌گوید. حروف مخلوق اند، درحالی‌که کلام خدای تعالی غیرمخلوق است.

[۱۷]. او چیزی است نه چون دیگر چیزها.<sup>۳</sup> معنی [این سخن که] «او چیزی است» اثبات [هستی] او تعالی می‌باشد نه اینکه به او جسم، جوهر یا عرض به اثبات رسد.

[۱۸]. خداوند را حد [و اندازه] نیست. او را ضد و همتا نیست. او را مثل [و مانند] نیست.

[۱۹]. او را ید، وجه و نفس است چنانکه او تعالی این‌ها را در قرآن ذکر کرده است.<sup>۴</sup> پس آنچه خداوند متعال در قرآن از وجه، ید و نفس یاد کرده، این‌ها برای او صفات بلا کیف اند. نباید [مطلقاً] گفته شود که ید [تنها] قدرت یا نعمت اوست، زیرا [اینگونه تأویل مطلقانه] صفتی را [که مراد و منظور خداوند است] ابطال می‌سازد. و این گفتار قدریه و معتزله است. ولیکن ید صفت بلا کیف اوست.<sup>۵</sup>

[۲۰]. خشم و رضا، دو صفتی از صفات بلا کیف خدای تعالی استند.

[۲۱]. خدای تعالی اشیاء را از هیچ چیز آفرید، و او از ازل - پیش از آنکه این اشیاء به میان آیند - در مورد آن‌ها می‌دانست.

[۲۲]. اوست که همه اشیاء را تقدیر کرد، و [علم] همه اشیاء در قضای او استند. نه در دنیا و نه در آخرت، هیچ چیزی بدون اراده، علم، قضاء و قَدَر وی نیستند.

<sup>۳</sup> این در ارتباط به کاربرد نام «شیء» به الله متعال است که در قرآن مجید بکار رفته است، چنانکه او تعالی می‌فرماید: «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً ۖ قُلِ اللَّهُ ۖ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۖ» [بگو: چه چیز از همه در گواهی بزرگتر است؟ بگو: خداوند در بین من و شما گواه است] [الأنعام: ۱۹].

<sup>۴</sup> امام ابوحنیفه در «فقه اَبسط» همچنان می‌نویسد: «خداوند با صفات آفریدگان وصف نمی‌شود.... [اینکه فرمود] «دستِ خدا بالای دست ایشان است» [الفتح: ۴۸] مانند دستان آفریدگان نیست، و نیز عضو اندام نیست، و او تعالی خالق دست‌هاست.» (الفقه الأَبسط، ص ۷۵)

<sup>۵</sup> زمانی‌که «بلا کیف» گفته می‌شود، مراد این است که معانی حقیقی الفاظ برای این صفات به اثبات رسانیده نشوند. در غیر آن، اثبات معنی حقیقی این الفاظ خود به مفهوم کیفیت دادن است. ملا علی قاری هروی در شرح این سخن امام ابوحنیفه می‌نویسد:

«در رابطه به سخنی که اندر باب فرمودهٔ او تعالی می‌گویند: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» [الفتح: ۴۸]، «این ید حقیقی است اما ما کیفیت آن را نمی‌دانیم»، این سخن از اقوال سلف نیست. زیرا کلمهٔ ید بگونهٔ حقیقی به معنای جارحه [و عضو و اندام] می‌باشد، و این [معنی] برای خداوند متعال محال است، زیرا در آن حقیقت جسم یا تشبیه به میان می‌آید.» (ملا علی قاری: «منح الروض الأزهر، شرح الفقه الأكبر»، صفحه ۳۰۲)

[۲۳.] همه اشیاء در لوح محفوظ نوشته شده اند، به گونه‌ای که وصف آنها نوشته شده است، نه اینکه حکم صادر شده باشد.

[۲۴.] قضاء، قَدَر و اراده صفات ازلی و بلاکیف او استند.

[۲۵.] خدای تعالی معدوم را در حالت نیستی‌اش بحیث معدوم می‌شناسد، و این را [نیز] می‌داند زمانی که پیدا گردد چگونه می‌باشد. خدای تعالی موجود را در حالت هستی‌اش بحیث موجود میدانند، و این را [نیز] میدانند که فنا گشتن‌اش چگونه می‌باشد.

[۲۶.] خدای تعالی شخص ایستاده را، در حالت ایستاده بودنش، بحیث ایستاده می‌شناسد؛ و زمانی که نشسته باشد، او را بحیث نشسته در حالت نشسته بودن می‌شناسد، بدون اینکه علم خدای تعالی تغییر کند یا چیزی در علمش حادث گردد. بلکه تغییر و دگرگونی تنها نزد مخلوقات رخ می‌دهد.

[۲۷.] خدای تعالی خلق را تهی از کفر و ایمان آفرید، سپس آنها را با امر و نهی مورد خطاب قرار داد.

[۲۸.] هر کسی که کفر می‌ورزد، با فعل خودش کفر می‌ورزد، ولی انکار و جحدش به سبب خذلان [و تنها واگذاشتن‌اش از جانب] خدای تعالی می‌باشد.

[۲۹.] هر کسی که ایمان می‌آورد، با فعل خودش ایمان می‌آورد، ولی اقرار و تصدیق کردن‌اش به سبب توفیق خدای تعالی است.

[۳۰.] خداوند فرزندان آدم را از پشت او بیرون آورد، و به آنها عقل بخشید. سپس ایشان را مورد خطاب قرار داد؛ آنها را به ایمان فرمان داد و از کفر بازداشت. پس آنها به ربوبیت او اقرار کردند، که این از روی ایمان شان بود. پس آنها بر همان فطرت [و سرشت] زاده می‌شوند. ولی کسی که پس از آن کفر می‌ورزد، [سرشت خویش را] تغییر می‌دهد و بدل می‌سازد. و کسی که ایمان می‌آورد و تصدیق می‌کند، بر سرشت خود استوار می‌ماند و دوام می‌دهد.

[۳۱.] خداوند هیچ یک از آفریدگان خود را نه بر کفر و نه هم بر ایمان وادار نداشته است، و نیز ایشان را مؤمن یا کافر نیافریده است. ولیکن ایشان را بحیث افراد [صاحب اختیار] آفریده، و ایمان و کفر فعل خود بندگان است.

[۳۲]. خدای تعالی کفر ورزنده را در حال کفر او بحیث کافر می‌شناسد، و چون پس از آن ایمان بیاورد، او را بحیث مؤمن در حال ایمان داشتنش می‌شناسد، و وی را دوست می‌دارد بدون آنکه در علم و صفات او تعالی تغییری رونما گردد.

[۳۳]. همه افعال بندگان، چه از حرکت و چه از سکون، توسط خود شان به حقیقت کسب می‌شوند، و خدای تعالی آفریننده افعال ایشان است. همه کردار بندگان با اراده، علم، قضا و قدر او تعالی صورت می‌گیرند.

[۳۴]. همه طاعات که واجب گردیده اند به امر خدای تعالی، به محبت او، به رضا [و خشنودی] او، به علم او، به مشیت [و اراده] او، و به قضاء و تقدیر او تعالی می‌باشند.

[۳۵]. همه گناهان به علم او تعالی، به قضاء و تقدیر او، و به مشیت [و اراده] او تعالی صورت می‌گیرند، اما نه به محبت، نه به رضا [و خشنودی] و نه به امر او.

[۳۶]. پیامبران علیهم الصلاة والسلام، همه آنها از گناهان صغیره و کبیره، و از کفر و زشتی‌ها منزّه استند، و [لیکن] شاید از ایشان زلت و خطا رخ داده باشد.

[۳۷]. محمد علیه الصلاة والسلام حبیب او، بنده او، رسول او، نبی او، دوست خاص او، و برگزیده اوست. او هرگز بتی نپرستیده و هرگز [لحظه‌ای] به خدای تعالی شرک نیاورده، حتی به اندازه چشم بهم زدن. و او هرگز مرتکب گناه صغیره و کبیره نشده است.

[۳۸]. بهترین مردم پس از رسول الله ﷺ ابوبکر صدیق است، سپس عمر بن خطاب فاروق، سپس عثمان بن عفان ذوالنورین، و سپس علی بن ابی طالب مرتضی (رضوان الله اجمعین). ایشان پرستندگان [واقعی] خدای تعالی، استوار بر حق، و ماندگان با حق بودند. ما همه ایشان را به دوستی می‌گیریم.

[۳۹]. ما هر یک از اصحاب پیامبر خدا را به نیکویی یاد می‌کنیم.

[۴۰]. ما مسلمانی را بخاطر گناهی از گناهان کافر نمی‌خوانیم، حتی اگر گناهی کبیره هم باشد، تا آنگاه که آن گناه را حلال بیندارد. و نیز نام ایمان را از او زائل نمی‌سازیم، و او را حقیقتاً مؤمن می‌نامیم.

[۴۱]. امکان دارد که یک شخص مؤمنی فاسق باشد اما کافر نباشد.

[۴۲]. مسح بر موزه‌ها سنت است.<sup>۶</sup>

[۴۳]. نماز تراویح در شب‌های ماه رمضان سنت است.

[۴۴]. نماز خواندن در پشت هر فرد نیکوکار و بدکار از مؤمنان جائز است.

[۴۵]. ما نمی‌گوئیم که مؤمن با ارتکاب گناه زیانکار نمی‌شود، و نمی‌گوئیم که او [با گناه کردن] هرگز به دوزخ نمی‌رود.

[۴۶]. ما نمی‌گوئیم که [مؤمن] فاسق جاودان در دوزخ می‌ماند اگر از دنیا با ایمان رفته باشد.

[۴۷]. ما نمی‌گوئیم که کردار نیک ما [حتماً] مورد قبول [و پذیرش خداوند] قرار می‌گیرند و گناهان ما [حتماً] بخشیده می‌شوند آنگونه که مُرَجئه می‌گویند. بلکه می‌گوئیم: هر کسی که کار نیکی را با همه شرایط آن انجام دهد، و [عمل‌اش] از هر عیب فاسدکننده و معنی باطل‌کننده پاک باشد، و آن را با کفر و ارتداد باطل نساخته باشد، و تا زمانی که از این دنیا با ایمان برود، پس خدای تعالی اعمال نیک او را ضایع نمی‌سازد، بلکه عمل‌اش را از وی می‌پذیرد و از برای آن ثوابش می‌دهد.

[۴۸]. برای گناهان کمتر از شرک و کفر، که انجام دهنده آن توبه نکرده باشد ولی در حالت ایمان بمیرد، پس [عاقبت] او به اراده خدای تعالی است: اگر بخواهد او را در دوزخ عذاب می‌کند، و اگر بخواهد وی را می‌آمرزد و هرگز با آتش [دوزخ] عذابش نمی‌کند.

[۴۹]. ریا اگر در عملی وجود داشته باشد، اجر [و پاداش] عمل را باطل می‌سازد، و عجب نیز همین‌گونه است.

[۵۰]. نشانه‌های [عاجزکننده] برای انبیاء ثابت اند، و کرامات برای اولیاء حق اند.

[۵۱]. و اما آن [کارهای خارق‌العاده] که از دشمنان خدای تعالی چون ابلیس، فرعون و دجال سر می‌زنند، آنگونه که در اخبار [و احادیث] روایت شده اند که چنین کارهایی از آن‌ها سر زده اند یا سر می‌زنند، معجزه و کرامت نامیده نمی‌شوند. بلکه این [کارهای خارق‌العاده] را برآوردن نیازمندی‌های شان می‌نامیم، زیرا خدای تعالی نیازمندی‌های دشمنان خود را برآورده می‌سازد تا برای شان مایه استدراج باشد [یعنی، آهسته آهسته بغلظند] و سبب

<sup>۶</sup> مسح بر موزه به این دلیل ذکر گردیده چون این امر بر اساس احادیث متواتر ثابت شده است. بنابراین، این تذکر کنایه برای این است که ما احادیث متواتر را می‌پذیریم.



عذاب [برای شان] باشد، و تا با آن فریفته شوند و به طغیان و کفر خویش بیفزایند. این همه جائز و ممکن اند.

[۵۲]. خدای تعالی پیش از آنکه بیافریند، خالق [و آفریدگار] بود، و پیش از آنکه روزی دهد، روزی دهنده بود.

[۵۳]. خدای تعالی در روز آخرت دیده می‌شود؛ مؤمنان او را در بهشت با چشمان سر خویش خواهند دید، بدون تشبیه، بدون کیفیت و بدون اینکه بین او و ایشان مسافتی باشد.

[۵۴]. ایمان عبارت از اقرار به زبان و تصدیق به قلب است.

[۵۵]. ایمان اهل آسمان و اهل زمین، از جهت آنچه به آن ایمان آورده اند، کم یا زیاد نمی‌گردد، اما از جهت [درجه] یقین و تصدیق کمی و زیادی را می‌پذیرد.

[۵۶]. مؤمنان از لحاظ ایمان و توحید با هم برابر اند، اما در کردار [از یکدیگر] برتری دارند.

[۵۷]. اسلام همانا تسلیم شدن و گردن نهادن به اوامر خدای تعالی است.

[۵۸]. ایمان و اسلام [تنها] از لحاظ لغوی فرق دارند، ولیکن ایمان بدون اسلام و اسلام بدون ایمان بوده نمی‌تواند، و این دو به مثابه ظاهر و باطن [یک شی] می‌باشند.

[۵۹]. دین نامی است که برای ایمان، اسلام و همه شریعت بکار می‌رود.

[۶۰]. ما خدای تعالی را به حق همان معرفتی که او خود را در کتابش با همه صفات خویش وصف کرده می‌شناسیم.

[۶۱]. هیچ کسی نمی‌تواند خداوند را آنگونه که شایسته [و سزاوار] حق عبادتش باشد عبادت کند، ولیکن بنا بر امرش همانگونه که در کتاب و سنت پیامبرش امر نموده پرستش می‌کند.

[۶۲]. همه مؤمنان در [برابر امر خدای تعالی برای طلب و بدست آوردن] معرفت، یقین، توکل، محبت، خشنودی، خوف و رجا،<sup>۷</sup> و ایمان باهم برابر اند. به غیر از ایمان، در متباقی آن‌ها [در درجات] متفاوت اند.

<sup>۷</sup> خوف و رجا: بیم و امیدواری.

[۶۳] خدای تعالی بر بندگان خود بافضل و عادل است. ممکن است که او بنده‌ای را - از روی فضل خویش - ثواب بیشتر از آنچه مستوجب می‌گردد عطا کند.

[۶۴] او می‌تواند [گنهکاران را] بخاطر گناهان شان از روی عدل خویش عذاب کند، و می‌تواند ایشان را از روی فضل خویش ببخشد.

[۶۵] شفاعت انبیاء علیهم الصلاة والسلام حق است. و شفاعت پیامبر ما ﷺ برای مؤمنان گنهکار و نیز برای آنانی که مرتکب گناه کبیره باشند و مستوجب عذاب شده باشند حق و ثابت است.

[۶۶] وزن کردن اعمال با میزان [یا ترازو] در روز قیامت حق است.

[۶۷] حوضِ نبی علیه الصلاة والسلام حق است.

[۶۸] قصاص بین دشمنان از طریق بخشیدن حسنات [یکی به آن دیگری] در روز قیامت حق است. و اگر [یکی از] آن‌ها را حسناتی نباشد، پس بخشیدن گناهان [شخص متقابل به آن دیگری] حق و جائز است.

[۶۹] بهشت و دوزخ آفریده شده اند و امروز موجود اند، و هیچ گاهی فانی [و نابود] نمی‌شوند.

[۷۰] عقوبت و پاداش همیشگی خدای تعالی فناپذیر نیستند.

[۷۱] خدای تعالی کسی را که بخواهد از فضل خود رهیاب می‌سازد. و اگر کسی را بخواهد از عدل خود گمراه می‌سازد. گمراه ساختن به معنی خذلان [و واگذاشتن] است، طوری که بنده را توفیق نمی‌دهد تا رضای او را بدست آورد. این کار از عدل اوست.

[۷۲] عذاب کردن کسی که در خذلان [و بی‌یاوری] واگذاشته شده باشد به دلیل گناهان او می‌باشد [نه بنابر ظلم و ستمی].

[۷۳] جائز نیست که گفته شود: شیطان ایمان بنده مؤمن را به زور و جبر سلب می‌کند. بلکه ما می‌گوییم: زمانی که بنده ایمان خود را ترک کند، آنگاه شیطان ایمانش را از وی می‌رباید.

[۷۴] سوال [و پرسش] منکر و نکیر در قبر حق است.

[۷۵] برگشت روح بسوی جسد در قبر حق است.

[۷۶]. تنگ شدن یا فشار دادن قبر و عذاب آن حق است که برای همه کافران و بعضی از مؤمنان بزه کار رخ می دهد.

[۷۷]. هر آنچه را که علما از صفات خدای تعالی به فارسی ذکر کرده اند، گفتن آن جائز است، بجز « ید » به فارسی.<sup>۸</sup> و جواز دارد که [به فارسی] گفته شود «به روی خدای تعالی» بدون تشبیه و بدون کیفیت بخشیدن.

[۷۸]. قرب خدای تعالی و دوری از او به معنی درازی یا کوتاهی مسافت [بین بنده و خداوند] نیست. بلکه [تاویل آنها] به معنی کرامت و خواری است. بنده فرمانبردار قریب خداوند است بلا کیف، و بنده گنهکار دور از خدا است بلا کیف. نزدیکی، و دوری، و روی آوردن [خداوند] بر بنده رازگوینده واقع شده می تواند.

[۷۹]. نزدیک بودن با او در بهشت<sup>۹</sup> و ایستادگی به پیش او تعالی بدون کیفیت اند.

<sup>۸</sup> کمال الدین بیاضی زاده رومی (متوفای ۱۰۴۴ هـ) در شرح این مسئله می نویسد:

«اطلاق ید به فارسی ازین رو جواز ندارد که به اثبات عضو [اندام] می انجامد، زیرا [مردم فارسی زبان در عصر امام ابوحنیفه] آن را بگونه استعاره بکار نمی بردند، بر خلاف اطلاق وجه به فارسی زیرا کاربرد آن بگونه استعاره به معنای وجود [و هستی] می باشد، خصوصاً اینکه در قول قید گردد که بلا تشبیه.» (اشارات المرام من عبارات الإمام، صفحه ۱۶۰)

امام ابوالمعمین نسفی (متوفای ۵۰۸ هـ) می گوید:

«جواز دارد که گفته شود خدای تعالی را «ید» است به عربی و نه به فارسی. ید از جمله صفات ازلی بلا کیف و بلا تشبیه خداوند است، مانند شنوایی، بینایی، دانایی، توانایی، حیات، اراده و کلام. خدای تعالی شنواست بدون عضو اندام، بیناست بدون چشم، داناست بدون آلت [و وسیله]، مُرید [یعنی صاحب اراده] است بدون قلب، و متکلم است بدون زبان و دو لب. به همین ترتیب، ید از جمله صفات ازلی، بدون کیفیت و تشبیه و اندام، است. پس ما به «ید» و آنچه خداوند تعالی از آن مراد دارد اقرار می ورزیم.» («بحر الکلام»، صفحه ۱۰۵)

<sup>۹</sup> امام ابوحنیفه در «الفرقه الأبسط» (به روایت ابومطیع بلخی) می گوید:

«[ابومطیع بلخی گفت که] گفتیم: چه می گویی اگر کسی بگوید که خدای تعالی کجاست؟ [ابوحنیفه] گفت: به او گفته شود که خدای تعالی بود و مکانی پیش از آنکه مخلوقی را خلق کند وجود داشت، و خدای تعالی بود و «کجا» وجود نداشت [آنگاه که] چیزی را نیافریده بود و اوست آفریننده هر چیز.» (الفرقه الأبسط، ص ۷۵-۷۶)

همچنان، امام ابوحنیفه در وصیت خویش به ابویوسف می نویسد:

«اقرار می کنیم بدین که خدای تعالی بر عرش استواء یافت بدون آنکه بدان نیازی داشته باشد یا بر آن استقرار یابد. او حافظ عرش و غیر از عرش است بدون اینکه [به آنها] احتیاج داشته باشد. اگر محتاج می بود،

[۸۰]. قرآن بر رسول الله ﷺ نازل شده است، و در مُصحف‌ها نوشته شده است.

[۸۱]. همه آیات قرآن، از روی معنی کلام، در فضیلت و بزرگی با هم برابر اند، جز اینکه در بعضی آیات، هم فضیلت ذکر و هم فضیلت مذکور یکجا شده اند مانند آیت الکرسی. زیرا آنچه که در آیت الکرسی مذکور است، جلال خدای تعالی و عظمت وی و صفات وی استند. پس در آن دو فضیلت گرد هم آمده: فضیلت ذکر و فضیلت مذکور.

[۸۲]. ولی بعضی آیات [تنها] دارای فضیلت ذکر استند، مانند [آیاتی که در آن] قصه های کافران [آمده اند]، درحالی که هیچ فضیلتی از برای مذکور در آن آیات وجود ندارد، چون مذکور کافران اند.

[۸۳]. بدین ترتیب، همه اسما و صفات در بزرگی و فضل برابر اند، و تفاوتی میان آنها نیست.

[۸۴]. قاسم، طاهر و ابراهیم، پسران پیامبر ﷺ بودند. و فاطمه، رقیه، زینب و أم کلثوم همه دختران پیامبر ﷺ بودند. خداوند از آن‌ها خشنود باد.

[۸۵]. اگر بر انسان چیزی از باریکی‌های علم توحید پوشیده بماند، پس آنچه را که او [به زعم خود] درست‌تر به نزد خداوند می‌پندارد اعتقاد ورزد تا آنگاه که عالمی را دریابد و از وی آن [مسئله پوشیده] را بپرسد. [ولیکن] او نباید در طلب [علم توحید] تأخیر ورزد، زیرا شک ورزیدن [در توحید] قابل عفو نیست، و هرکه شک ورزد [هنوز] کافر است.

[۸۶]. خبر معراج [پیامبر ﷺ] حق است، و هرکه آن را رد کند بدعت‌آور گمراه است.

[۸۷]. بیرون آمدن دجال، یأجوج و مأجوج، برآمدن آفتاب از مغرب، پائین شدن عیسی علیه السلام از آسمان، و همه نشانه های روز قیامت که در احادیث صحیح آمده اند، حق و به وقوع پیوستنی استند.

﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ «و خداوند هرکه را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند» [البقره: ۲۱۳ و النور: ۴۶].

---

او مانند آفریدگان بر آفرینش و نگهداری و تدبیر جهان توانا نمی‌بود. و اگر احتیاج به نشستن و قرار یافتن می‌داشت، پس پیش از آنکه عرش را بیافریند خدای تعالی کجا بود؟ خداوند ازین بزرگ‌تر و برتر است.» (وصیة بروایة أبو یوسف، ص ۸۳)

